



تلمیحات

پیامبران

حضرت آدم (ع)

رانده شدن از بهشت

شیطان که از دیرباز دشمن آدم شده بود، تصمیم گرفت او را بفریبد و پس از چندبار تلاش، سرانجام او را فریفت و آدم و حوا سرانجام از میوه درخت ممنوعه تناول کردند. به ناگاه، بر اثر این نافرمانی خود را عریان یافتند و شرمگین از عمل خویش. به فرمان الهی آن دو از بهشت رانده شدند و در زمین جای گرفتند و با راهنمایی جبرئیل آدم و حوا توبه نمودند و بر روی زمین زندگی جدیدی را آغاز نمودند. (آورده‌اند بعد از اینکه شیطان از بهشت رانده شد، به شکل مار درآمد و به پاهای طاووس پیچید و وارد بهشت شد و آدم و حوا را فریب داد. این را دلیل بر زشتی پاهای طاووس می‌گیرند)

هابیل و قابیل

از آدم و حوا، فرزندان بسیاری متولد گردید از جمله هابیل و قابیل که داستان برخورد آن دو در قرآن آمده‌است. مقرر شد که میان آن دو برادر آزمونی صورت پذیرد و یکی از آن دو به جانشینی پدر برگزیده شود. قرار شد هر یک هدیه‌ای برای خداوند بیاورند. هابیل بهترین گوسفند خود را برگزید و قابیل نمونه‌ی متوسطی از محصول زراعی خود را که هدیه هابیل مورد قبول واقع شد و قابیل کینه برادر به دل گرفت و سرانجام در یک فرصت خاص برادر خود را کشت و جسد او را در زمین دفن کرد. با آگاهی آدم بر این امر و به فرمان خدا قابیل از آن منطقه تبعید شد.

حضرت نوح(ع)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿سوره عنکبوت/آیه ۱۴﴾

و همانا نوح را (به رسالت) به سوی قومش فرستادیم و او ۹۵۰ سال (از ۱۰۰۰ سال ۵۰ سال کمتر) میان قوم درنگ کرد، و چون همه ستمگر و ظالم بودند همه را طوفان هلاک فرا گرفت.

طوفان و ساخت کشتی

در داستان قرآن اشاره شده‌است که حضرت نوح(ع) تلاش زیادی برای هدایت کردن قوم خود به پرستش خدای یکتا کرد، ولی مردمش او را مسخره می‌کردند و او را دروغگو و دیوانه می‌خواندند و حتی او را تهدید به سنگسار کردند. خداوند به نوح، وحی فرمود که غیر از کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند، هیچ‌کس دیگری ایمان نخواهد آورد و نوح به ساخت کشتی سرگرم شد، در حالی که اشراف قوم او وی را مسخره می‌کردند. هنگامی که طوفان فرو فرستاده می‌شود، پسر نوح از فرمان او سرپیچی می‌کند و به کشتی نمی‌آید. **پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد**

نکته: در روایات آمده که طوفان حضرت نوح از تنور پیرزنی در کوفه آغاز گردید.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا

آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿سوره هود آیه ۴۰﴾

[روبارویی نوح و قومش هم چنان ادامه داشت] تا هنگامی که فرمان ما فرا رسید و تنور فوران کرد، گفتیم: از هر [نوع حیوانی] یک زوج دوتایی [یک نر و یک ماده] و نیز خاندانت و آنان را که ایمان آورده‌اند، در کشتی سوار کن مگر کسی که پیش تر فرمان غرق شدن را بر ضد او لازم کرده ایم. و جز اندکی همراه او ایمان نیاوردند.





حضرت ابراهیم(ع)

حضرت ابراهیم مشهور به ابراهیم خلیل، دومین پیامبر اولوالعزم است. ابراهیم در بین النهرین به پیامبری مبعوث شد و نمرود حاکم زمان خود و مردم آن ناحیه را به آیین توحید دعوت کرد. عده کمی دعوت او را پذیرفتند و چون او از ایمان آوردن آنها مأیوس شد، به فلسطین مهاجرت کرد.

کشته شدن نمرود

بنابر برخی منابع، پادشاه بابل، نمرود، برای پیدا کردن خداوند و جنگ با وی، به وسیله عقاب‌ها به آسمان رفت و نا امید فرود آمد. به دستور او برجی ساخته شد که ارتفاع آن به آسمان می‌رسید. این بنا به برج بابل مشهور است. نمرود در نهایت با پشه‌ای که به فرمان خدا وارد سرش شده بود و مغز او را می‌خورد، به هلاکت رسید.

گلستان کند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش برد ز آب نیل

بر پایه آیات قرآن، قوم بت پرست ابراهیم، او را به جهت آنکه بت‌هایشان را شکسته بود، در آتش انداختند، اما آتش به فرمان خدا سرد شد و ابراهیم از آن سالم بیرون آمد.

خانواده: فرزندان: اسماعیل و اسحاق، همسر حضرت ابراهیم: هاجر عمومی حضرت ابراهیم: آزر که بت پرست بوده.

ذبح اسماعیل: ابراهیم(ع) پس از دریافت فرمان الهی به ذبح در رؤیا، آن را با اسماعیل مطرح می‌سازد و او نیز به امر الهی گردن می‌نهد. ابراهیم و اسماعیل(ع) به بالای کوه رسیدند و آنگاه که اسماعیل پدر را در آن کار نگران دید، نگرانی را از دل او برد و رضایت خود به اطاعت فرمان الهی را گوشزد کرد. پس هنگامی که ابراهیم کارد را بر گلوی اسماعیل نهاد، آوای غیبی او را از ادامه کار بازداشت. فرمان آمد که خداوند در مقابل صبر و صدق ایشان، گوسفندی را فدیه نهاده است و ابراهیم را مأمور ساخت تا گوسفند را به جای اسماعیل، قربانی کند.

قرآن بنای خانه کعبه و دعوت مردم به مناسک حج را به ابراهیم

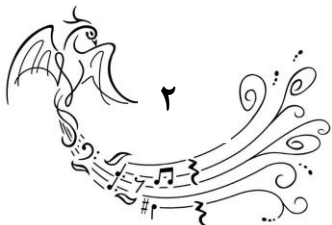
نسبت داده و او را خلیل الله (دوست خدا) معرفی کرده است.

زنده شدن چهار پرنده: بنا به آیه ۲۶۰ سوره بقره، خداوند در پاسخ به درخواست حضرت ابراهیم برای دیدن زنده شدن مردگان، او را مأمور نمود که چهار پرنده را ذبح و با هم مخلوط کند و بر فراز چند کوه قرار دهد. او این کار را انجام داد و سپس پرندگان را فرا خواند. آنها زنده شدند و به سوی او آمدند.

حضرت یوسف(ع)

طبق قرآن برادران از یعقوب(ع) درخواست می‌کنند یوسف را همراهشان به صحرا بفرستد. یوسف در کودکی توسط برادرانش به چاه انداخته شد؛ اما گروهی او را از چاه نجات دادند و به‌عنوان برده به عزیز مصر فروختند. زلیخا زن عزیز مصر شیفته زیبایی یوسف شد، اما پس از امتناع یوسف از ارتباط با او، یوسف را به خیانت به عزیز مصر متهم کرد و او را به زندان انداختند.

یوسف پس از سال‌ها بی‌گناهی‌اش را اثبات کرد و از زندان آزاد شد و به‌جهت تعبیر خواب پادشاه مصر و ارائه راهکاری برای مشکل قحطی مصر، نزد او محبوبیت یافت و وزیرش شد. (عزیز مصر، یوسف در زیبایی مشهور است).





حضرت موسی (ع)

در روزهایی به دنیا آمد که به دستور فرعون پسر بچه های بنی اسرائیل را سر بریده می شدند. موسی علیه السلام چند ماهی پس از ولادت، در دامان مادر زندگی کرد، و آن گاه که مادرش بیمناک شد مبادا راز او فاش شود، خداوند بدو الهام فرمود تا موسی را در صندوقی نهاده به رود نیل بیفکند و خدای سبحان قلب او را آرامش بخشید.

حضرت موسی (ع) در مدین به خدمت حضرت شعیب (ع) رسید و با یکی از دختران او ازدواج نمود به این شرط که مدت هشت یا ده سال برای شعیب کار کند.

آتش و کوه طور

پس از به سر رساندن آن مدت مقرر موسی به اتفاق اهل بیتش مدین را ترک کردند. در بین راه موسی از طرف کوه طور آتشی دید و چون راه را گم کرده بودند و آن شب هم شبی بسیار تاریک بود، به امید این که کنار آن آتش کسی را ببیند و راه را از او بپرسد و هم آتشی برداشته با خود بیاورد، به خانواده اش گفت: شما اینجا باشید تا من بروم پاره ای آتش برایتان بیاورم و یا کنار آتش راهنمایی ببینم و از او راه بپرسم، ولی همین که نزدیک می شود خدای تعالی از درختی که آن جا بود، ندایش داد و با او سخن گفت و او را به رسالت خود برگزید (به حضرت موسی کلیم الله می گویند از آنجا که خداوند با وی سخن گفته) و **معجزه عصا و ید بیضا** به او داد و به عنوان رسالت به سوی فرعون و قومش گسیل نمود، تا بنی اسرائیل را نجات دهد.

معجزه عصا و ید بیضا

خدای متعال به موسی (ع) فرمود: «چه چیزی در دست راست تو است» موسی (ع) در جواب عرض کرد: این عصای من است، بر آن تکیه می زنم، با آن برگ درختان را برای گوسفندانم می ریزم و نیازهای دیگری را نیز با آن برطرف می کنم. (سوره طه/ ۱۷ و ۱۸) پس از این سؤال و جواب، خدای متعال به موسی دستور داد که عصایش را به زمین بیندازد:

«ای موسی! آن را بیفکن؛ پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان ازدهایی شد که به هر سو می شتافت.» طه/ ۱۹ و ۲۰

بعد از معجزه ی عصا، خداوند جهت عطای معجزه ی دیگر، به موسی فرمان دیگری می دهد

«دستت را در گریبان ببر، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه ی دیگری (از سوی خداوند) است.» طه/ ۲۲.

شکافته شدن رود نیل

حضرت موسی علیه السلام پس از تبلیغ فراوان و دعوت فرعون و آل فرعون با ارائه ی معجزات گوناگون و عدم پذیرش آن ها، مأمور می شود که نیمه شب با بنی اسرائیل از مصر کوچ کند. موسای نبی، بنی اسرائیل را شبانه حرکت داد و فرعون نیز به دنبال آنان با هزاران اسب سوار حرکت کرد.

هنگامی که بنی اسرائیل به دریا رسیدند، در وضعیتی بودند که از پیش رو دریا و از پشت سر، لشگر نیرومند فرعون قرار گرفته بود در همان حال قوم حضرت موسی ابراز ناراحتی کردند از این که همراه موسی بوده و هستند و هر روز مورد آزار فرعونیان قرار می گیرند. اما بعد از این که حضرت موسی وعده ی هلاکت آنها را بر قوم خود داد، فرمان الهی نازل شد:

«فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ»؛ [سوره شعراء/ ۶۳].

و به دنبال آن به موسی وحی کردیم، عصایت را به دریا زن، دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود.





بعد از آن که خداوند بنی اسرائیل را از شر فرعون و لشکرش نجات داد و موسی علیه السلام ایشان را به طرف بیابانی (بیابان سینا) برد که هیچ آب و علفی نداشت، در آن جا خداوند آنان را اکرام کرد.

آنگاه در همان بیابان خدای تعالی با موسی مواعده کرد که به کوه طور برود، تا تورات بر او نازل شود. حضرت موسی (ع) در پی وعده الهی، به مدت سی روز به میعادگاه رفت که این مدت ده روز تمدید شد: «**سی شب با موسی وعده نهادیم و ده شب دیگر بر آن افزودیم تا وعده پروردگارش چهل شب کامل شد**». سوره اعراف، آیه ۱۴۲ در نهایت برگشت موسی (ع) طولانی شد و این امر بر بنی اسرائیل که از تمدید اقامت موسی بی اطلاع بودند، سخت آمد. **شخصی به اسم سامری با استفاده از زیور آلات و طلاهای قوم، گوساله ای ساخت.. او علاوه بر ساخت گوساله، مردم را به پرستش این بت دعوت کرد.**

قرآن در مورد عاقبت سامری به نقلی از موسی (ع) میفرماید:

«**برو! حضرت موسی خطاب به سامری، در زندگی دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک مشو. و نیز تو را وعده ای است که از آن رها نشوی**». سوره طه، آیه ۹۷

اندر داستان قارون

قارون قبل از کوچ بنی اسرائیل، به موسی (ع) ایمان آورد و با گذشت زمان، صاحب موقعیتی در میان یهودیان شد و حتی او را عالم به تورات نیز دانسته اند. قارون دارای صدای زیبایی بود و تورات را به زیبایی برای یهودیان می خواند. قرآن، ثروت قارون را چنین توصیف می کند:

«**ما آن قدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود**» سوره قصص، آیه ۷۶

قارون به عنوان نمادی از ثروتمندی مطرح است. این رویکرد در شعر و ادبیات فارسی نیز تبلور بسیاری داشته و بسیاری از شاعران، از این نماد استفاده کرده اند:

ز بیخودی طلب یار می کند حافظ
چو مقلسی که طلبکار گنج قارون است
هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

حضرت عیسی (ع)

قرآن ولادت آن حضرت را با ولادت حضرت آدم علیه السلام مشابه دانسته است [سوره آل عمران، آیه ۵۲] از این جهت که او نیز همچون حضرت آدم علیه السلام بدون پدر متولد شد. [المیزان، ج ۳، ص ۲۱۲]

معجزات حضرت عیسی (ع)

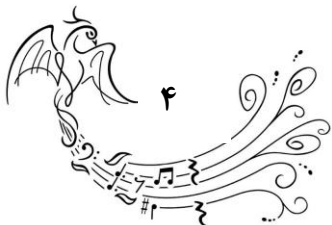
زنده کردن مردگان از معجزات حضرت عیسی علیه السلام بود: «**وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ يَأْذِنُ اللَّهُ...**» [سوره آل عمران/۴۹]... و

مردگان را با اذن خدا زنده می کنم. (مسیحا نفس: کسی که نفسش جان بخش است.)

دمیدن در پرنده گلی: من از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم سپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می گردد. (سوره آل عمران/۴۹)

کور مادرزاد را شفا می داد و بیماران مبتلا به پیسی را بهبود می بخشید.

(پیسی: بیماری پوستی است که لکه های سفیدی در پوست انسان ظاهر می شود)





مائده (سفره غذا) آسمانی: در پی خواسته حواریان (یاران حضرت عیسی):

حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟...سوره مائده/۱۱۲
حضرت عیسی به پیشگاه خدای تبارک عرض کرد:

خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده‌ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما عیدی باشد و نشانه‌ای از تو و به ما روزی ده!
تو بهترین روزی دهندگانی! سوره مائده ۱۱۴

عروج حضرت عیسی:

گویند که چون عیسی علیه السلام را به آسمان می‌بردند در دامن ایشان سوزنی بوده به حکم الهی به همین سبب بر فلک چهارم ماند و بالاتر نش نبردند چرا که سوزن یکی از اسباب دنیا است.
مادر حضرت مسیح(ع)، حضرت مریم، خیاط بوده و گویا سوزن از مادر به یادگار داشته.

عیسای ناصری: ناصره نام شهریست در فلسطین. به دلیل اینکه طفولیت و کودکی مسیح در آنجا سپری شد به وطن حضرت عیسی مشهور است.

اصحاب کهف

اصحاب کَهْف یا یاران غار مؤمنانی(مسیحی) که از ستم دقیانوس(۲۰۱-۲۵۱م) در غاری پنهان شدند و حدود سه قرن به خواب رفتند. همگی آنان از اشراف‌زادگان و درباریان بودند مگر چوپانی که سگی همراهش بود. آنان برای حفظ ایمان خود و ایمن ماندن از ستم دقیانوس، به سمت غاری حرکت کردند و در آنجا به خواب عمیقی رفتند که حدود سیصد و نه سال طول کشید.

حضرت صالح(ع)

ناقه: ماده شتری که حضرت صالح(ع) به عنوان معجزه از دل کوه به اذن خداوند بیرون آورد.
دعوت حضرت صالح و انکار قوم ثمود مدتی ادامه یافت تا آن که قوم ثمود طغیان را به این حد رساندند که نقشه کشتن ناقه را طرح کرده و بدکارترین فرد خود را وادار کردند تا آن ناقه را به قتل برساند.

حضرت یونس(ع)

یونس(ع) از پیامبران منسوب به بنی اسرائیل که به سبب ترک محل رسالتش به امر خدا **طعمه نهنگ شد**. وی پس از نافرمانی قومش از خداوند وعده عذاب الهی آنان را ترک کرد.
پس از آنکه از برداشته شدن عذاب اهالی نینوا(محل رسالت یونس(ع) آگاه شد، برای آنکه او را در ماجرای محقق نشدن عذاب، متهم به دروغ‌گویی نکنند از نینوا فاصله گرفت و خود را به دریا رساند و سوار بر کشتی شد.

به دنبال هجوم نهنگ به کشتی، مسافران کشتی مصمم شدند یکی از سرنشینان را برای رهایی از نهنگ طعمه آن بکنند. یونس(ع) به سبب انتخاب در قرعه طعمه نهنگ شد. به امر خدا نهنگ آن را بلعید و در شکم خود جای داد.

یونس، در شکم نهنگ به درگاه خدا توبه کرد. وی ضمن ستمکار دانستن خود از خدا طلب بخشش کرد. به فرمان خدا نهنگ، یونس را در دریا رها کرد و او در ساحل دریا آرام گرفت.





حضرت ایوب (ع)

ایوب پیامبر الهی بود که با ازدست دادن اموال و فرزندان و ابتلای به بیماری مورد آزمایش الهی قرار گرفت. او در برابر امتحانات الهی صبر کرد و از عبادت و شکر خدا دست برنداشت. به همین جهت در قرآن از او به نیکی یاد شده است. ایوب در ادبیات نماد صبر و بردباری است.

حضرت داوود (ع)

داوود از پیامبران بنی اسرائیل بود که به مقام پادشاهی رسید و اورشلیم را برای بنی اسرائیل فتح کرد. کتاب زبور بر او نازل شد و مقام قضاوت نیز در اختیارش بود. داوود صدایی زیبا داشت و خداوند قدرت زره سازی را به او عطا کرد.

حضرت سلیمان (ع)

حضرت سلیمان فرزند حضرت داود علیه السلام، یکی از پیامبران بنی اسرائیل است. مطابق با آنچه در قرآن آمده، خدای تعالی علاوه بر مقام نبوت به او **مُلکی عظیم اعطا نمود، همچنین چن و طَیر (پرندهگان) و باد را برایش مسخر کرد (رام و مطیع) و زبان مرغان را به وی آموخت.**

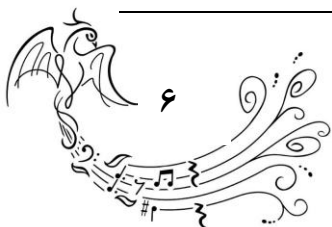
آصف بن برخیا

آصف بن برخیا وصی حضرت سلیمان (ع) که اسم اعظم خداوند را می دانست. بنابر آیات قرآن حضرت سلیمان (ع) خواستار آوردن تخت پادشاهی ملکه سبا شد. یکی از جنیان گفت که قبل از بلند شدن حضرت سلیمان (ع) آن را می آورد. فرد دیگری که آگاه به کتاب بوده، گفت پیش از چشم برهم زدن سلیمان (ع)، تخت را حاضر می کند و این کار را انجام داد. قرآن از این فرد نام نبرده است. با این حال بنا به نظر مشهور مفسران این شخص را آصف بن برخیا دانسته اند. توجه کنیم: سبا: نام سرزمینی است که بلقیس ملکه آن بود. صبا: بادی که در فصل بهار می وزد. نسیم خوش. نقش هدهد: پرنده نامه ببری که نامه حضرت سلیمان را به ملکه سبا رساند.

انگشتر سلیمان و دزدی اهریمن

در روایات آورده اند حضرت سلیمان هر وقت میخواست مستراح برود، و یا کار دیگری انجام دهد، انگشترش را به همسرش جراحه می سپرد، روزی شیطان بصورت سلیمان نزد جراحه آمد، و گفت انگشترم را بده، او هم داد، همینکه انگشتر را بدست خود کرد، تمامی شیطانهای انسی و جنی نزدش حاضر شدند. از سوی دیگر سلیمان نزد همسرش آمد، گفت: انگشترم را بیاور، جراحه گفت: تو سلیمان نیستی، و دروغ میگوئی سلیمان فهمید که بلائی متوجهش شده، در آن ایام شیطانها آزادانه بکار خود مشغول شدند، و کتابهایی از سحر و کفر بنوشتند، و آنها را در زیر تخت سلیمان دفن کردند، و سپس در موقع مناسب آنها را آورده بر مردم بخواندند، و چنین وانمود کردند: که این کتابها را سلیمان در زیر تخت خود دفن کرده، و بخاطر همین کتابها که در زیر تخت خود داشته بر تمام مردم مسلط شده است، مردم از سلیمان بیزار شده، و یا او را کافر خواندند، این شبهه همچنان در میان مردم شایع بود، تا آنکه خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد،

و آیه ۱۰۲ سوره بقره نازل گردید: (و هرگز سلیمان (با به کار بردن سحر به خدا) کافر نگشت و لکن شیاطین کافر شدند)





قالیچه پرنده

قالیچه یا بساط سلیمان وسیله‌ای بوده که به کمک بادهایی که تحت فرمان سلیمان(ع) بودند به پرواز در آمده و وی را به مناطق مختلف منتقل می‌کرد. بر اساس برخی منابع قالیچه سلیمان توسط شیاطینی که در خدمت سلیمان بودند از طلا و ابریشم ساخته شد. در قرآن نامی از بساط سلیمان برده نشده، اما به تسخیر بادهای برای وی اشاره شده است.

مورچه و سلیمان

روزی سلیمان با لشکریانش، برخوردار از شکوه و جلال سلطنت به همراه عده‌ای از جن و انس و پرندگان در حرکت بود تا به سرزمین (عسقلان) و وادی مورچگان رسید. یکی از مورچگان که شکوه و جلال سلیمان و سپاهیان را دید به وحشت افتاد و ترسید که مورچگان زیردست و پای لشکر سلیمان لگدکوب شوند، لذا دستور داد که به لانه‌های خویش پناه ببرند تا سلیمان و یارانش بدون توجه شما را پایمال نکنند. سلیمان سخن مور را شنید و مقصود او را دریافت، لذا به سخن مور لبخندی زد و خنده او به این جهت بود که خدا نیروی درک سخن مور را به او عطا کرده است و بعلاوه از سخن مورچگان که بر رسالت سلیمان واقف بودند و می‌دانستند که پیغمبر خدا بیهوده مخلوق او را نمی‌کشد در تعجب بود. به دنبال آن سلیمان ایستاد و مورچه را خواست و با او به گفتگو پرداخت و مورچه از آن حضرت سؤالاتی کرد و سخنانی میان آن حضرت با مورچه رد و بدل شد و از آن جمله سلیمان به مورچه فرمود: ای مورچه مگر نمی‌دانی که من پیغمبر خدا هستم و به کسی ظلم و ستم نمی‌کنم؟ مورچه در جواب گفت: چرا! سلیمان فرمود: پس چرا مورچگان را از ستم من بیم دادی و گفתי به خانه‌هایتان درآئید که سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند...؟

مورچه گفت: ترسیدم آنها به حشمت و زینت تو نظر کرده و مفتون گردند و از ذکر خدا دور شوند!

به هر صورت این لطف و دلجویی سلیمان و نظر داشتن او با موران در ادبیات فارسی نیز منعکس شده

خواهی که بر از ملک سلیمان بخوری آزار به اندرون موری مرسان
نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش

داستان درگذشت حضرت سلیمان

روایت کرده‌اند روزی سلیمان بن داود به اصحاب خود فرمود: خدای تعالی چنین سلطنتی که شایسته دیگری نبود به من عنایت کرده، باد و انس و جن و پرندگان و وحوش را در اختیار من قرار داده و زبان پرندگان را به من آموخته و از همه چیز به من داده و با همه این احوال، خوشی یک روز تاشب برای من کامل نشده و من میل دارم فردا به قصر خود درآیم و به بالای آن بروم و بر آن چه در فرمان روایی من است بنگرم. کسی را اجازه ندهید بر من وارد شود تا یک روز را به آسایش بگذرانم. فردای آن روز فرا رسید. سلیمان وارد قصر خود شد و در قصر را از پشت قفل کرد تا هیچ کس وارد قصر نشود، و خود به نقطه‌ای بالای قصر رفت و با نشاط به ملک خود نگریست. نگهبانان قصر در همه جا ناظر بودند که کسی وارد قصر نشود. ناگهان سلیمان دید جوانی زیبا چهره و خوش قامت وارد قصر شد. سلیمان به او گفت: «چه کسی به تو اجازه داد که وارد قصر گردی، با این که من امروز تصمیم داشتم در خلوت باشم و آن را با آسایش





بگذرانم؟!» جوان گفت: «با اجازه خدای این قصر وارد شدم.» سلیمان گفت: «پروردگار قصر، از من سزاوارتر بر قصر است، اکنون بگو بدانم تو کیستی؟»

جوان گفت: «من عزرائیل هستم.»

سلیمان گفت: «برای چه به این جا آمده‌ای؟»

عزرائیل گفت: «آمده‌ام تا روح تو را قبض کنم.»

سلیمان گفت: «هرگونه مأموری هستی، آن را انجام بده. امروز روز سرور و شادمانی و استراحت من بود، خداوند نخواست که سرور و شادی من در غیر دیدار و لقایش مصرف گردد.» همان دم عزرائیل جان او را قبض کرد، در حالی که به عصایش تکیه داده بود. مردم و جنیان و سایر موجودات خیال می‌کردند که او زنده است و به آنها نگاه می‌کند. خداوند موریانه‌ای به درون عصای او فرستاد. درون عصای او خالی شد، عصا شکست و جنازه سلیمان از ناحیه صورت به زمین افتاد. از آن پس جن‌ها از موریانه‌ها تشکر و قدردانی می‌کنند، چرا که پس از اطلاع از مرگ سلیمان - علیه السلام - دست از کارهای سخت کشیدند.

آری خداوند این گونه سلیمان - علیه السلام - را از دنیا برد تا روشن سازد که: چگونه انسان در برابر مرگ، ضعیف و ناتوان است، به طوری که اجل حتی مهلت نشستن یا خوابیدن در بستر را به سلیمان - علیه السلام - نداد.

حضرت خضر (ع)

دلیل نامگذاری

نام خضر به دو صورت خَضْرُ و خَضِرُ آمده است. بنابر نقل‌های متعدد، نام یا لقب خضر برای او از این‌روست که وی بر هر جا که بنشیند یا نماز بگذارد زمین زیر پا و اطراف آن **سبز و خرم** می‌شود. (خوش قدم بودن از ویژگی‌های اوست)

آب حیات

معروفست که اسکندر ذوالقرنین قصد این آب کرد، ولی موفق به خوردن آن نشد اما خضر بر آن آب دست یافت و طبق قول شهنامه، اسکندر بقصد آب حیوان حرکت کرده در ظلمات گم شد و خضر که رای زن او در این سفر بود به آب حیات دست یافت و از آن آب بخورد.

حضرت موسی و خضر

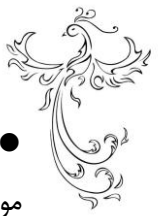
موسی پس از دیدن خضر تقاضای همراهی و شاگردی او را کرد؛ خضر به‌جهت این‌که موسی تحمل همراهی با خضر را ندارد و نمی‌تواند بر کارهای خضر که حکمت‌شان را نمی‌داند، صبر کند، با این درخواست مخالفت کرد. در نهایت با این شرط که موسی (ع) از چیزی پرسش نکند، همراهی این دو اتفاق افتاد.

اتفاقات سفر

سه واقعه در همراهی موسی (ع) و خضر (ع) اتفاق افتاد:

- در ابتدا این دو سوار بر کشتی شدند و خضر کشتی را سوراخ کرد. موسی (ع) به او اعتراض کرد و خضر شرط خود را گوشزد کرد.





- این دو نوجوانی را دیدند و خضر بدون هیچ مقدمه‌ای آن نوجوان را به قتل رساند. این عمل نیز با واکنش شدید موسی(ع) روبه‌رو شد: «آیا جان پاکی را بدون آنکه مرتکب قتلی شده باشی می‌کشی؟ مرتکب کاری زشت گردیدی». خضر مجدد شرط را بازگو کرد. موسی گفت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن.
- خضر و موسی وارد شهری شدند که اهل آن از پذیرایی آن‌ها خودداری کردند. خضر به دیوار نیمه خرابی رسید و آن را ترمیم و بازسازی کرد. موسی(ع) تصور کرد این عمل بخاطر این است که مزدی از اهالی بگیرد و این را به خضر(ع) گفت.

خضر گفت: «این جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهیم ساخت»

توضیحات خضر

- پس از اعتراض سوم حضرت موسی(ع)، خضر ادامه همراهی را امکان‌پذیر ندانسته و علت کارهای قبل خود را ذکر کرد:
- سوراخ کردن کشتی به این جهت بود که حاکم ظالمی کشتی‌ها را مصادره می‌کرد و خضر با سوراخ کردن کشتی، آن را از مصادره نجات داد تا برای مالکان مستمند خود باقی بماند.
- علت کشتن آن نوجوان این بود که پدر و مادر او مومن بودند، این فرزند آن‌ها را به طغیان می‌کشاند. پروردگار فرزند پاک‌تر و پرمحبت‌تری به جای او به آنها خواهد داد.
- آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آنها وجود داشت، پدرشان نیز مرد صالحی بود، پروردگار می‌خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را بگیرند.

خضر به ویژه در دو شاخه از متون فارسی و عربی؛ یعنی متون عرفانی و متون تفسیری جایگاه والایی پیدا می‌کند و عمدتاً دو دسته نقش دارد که هر دو به هم مرتبط هستند؛ به این معنی که در **متون عرفانی نقش ولایت، راهنمایی و دستگیری دارد و در متون تفسیری** به ویژه در جریان رفتن حضرت موسی(ع) به مجمع البحرین (به معنای "جای به هم پیوستن دو دریا") که در سوره کهف آمده است، **کسی است که علم لدنی دارد؛ یعنی عالم به باطن امور است چنان که حضرت موسی عالم به ظاهر امور است. روشن است که نقش دوم را مفسران به این شخصیت داده اند، چون نام خضر به صراحت در کلام خدا نیامده است.**

حضرت محمد(ص)

شق القمر: شق القمر یکی از معجزاتی است که مسلمانان معتقدند پیامبر اسلام(ص) آنرا در پاسخ به درخواست مشرکان انجام دادند. در این حادثه خارق‌العاده، پیامبر با انگشت خود به ماه اشاره کرد و ماه دو نیم شد. زمان انجام آن، سال‌های ابتدایی بعثت بوده است.

معراج: معراج ماجرای عروج پیامبر اسلام(ص) از مسجد الاقصی به آسمان‌ها است. طبق گزارش منابع اسلامی پیامبر(ص) در شبی، از مکه به مسجد الاقصی انتقال یافت و از آنجا به آسمان عروج کرد. او در شب معراج، با برخی از ملائکه دیدار و گفتگو نمود و اهل بهشت و اهل جهنم را مشاهده کرد. بر طبق احادیث، پیامبر در شب معراج، با برخی از پیامبران نیز دیدار کرد





اُمّی بودن: پیامبر اُمّی توصیفی قرآنی برای حضرت محمد(ص) و به معنای پیامبری که درس نخوانده و ناآشنا به خواندن و نوشتن بوده است. اُمّی بودن را فضیلتی برای پیامبر اسلام دانسته‌اند؛ زیرا پیامبر با اینکه سوادی برای خواندن و نوشتن نداشت تا علم بیاموزد، اما دارای علم آسمانی بود و عوامل هدایت و رستگاری را برای انسان‌ها فراهم کرد.

اُمّه و امامان

حضرت علی(ع)

در کعبه متولد شد.

پس از بعثت پیامبر (۱۳ سال پیش از هجرت)، علی(ع) نخستین مرد و خدیجه(س)، نخستین زنی بود که به پیامبر(ص) ایمان آوردند.

جنگ خیبر: مورخان علت وقوع این جنگ آن را دانسته‌اند که یهودیان بنی‌نضیر که پس از اخراج از مدینه، به خیبر رفته بودند، سران مکه را به جنگ برضد مسلمانان تحریک می‌کردند. پیامبر(ص) در فتح یکی از قلعه‌های خیبر پرچم فرماندهی سپاه را به دست ابوبکر، سپس عمر بن خطاب داد؛ اما هر دو بدون پیروزی برگشتند. پس از این، پرچم را به امام علی(ع) سپرد و وعده داد که قلعه به دست او فتح می‌شود و او قلعه را فتح کرد. [بن هشام، السیره النبویه، دارالمعرفه، ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۵].

لیله المبیت: شبی است که حضرت علی علیه السلام به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر آن حضرت خوابید تا رسول خدا(ص) از توطئه قتلی که مشرکان مکه برای او ریخته بودند بتواند جان سالم به در ببرد و از مکه به مدینه هجرت بنماید. این واقعه در اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت که بعداً سال ۱ هجری قرار داد شد به وقوع پیوست.

انگشتر بخشیدن در حال رکوع

روزی حضرت علی علیه السلام به جانب کعبه رفت و در آن جا به نماز مشغول بود و در آن هنگام مستمندی از راه رسید و از مردم درخواست کمک می‌کرد و چون به حضرت علی علیه السلام رسید، آن حضرت در حال رکوع بود پس در همان حال انگشتر خود را از دستش بیرون آورد و آن را به مستمند بخشید.

از دیگر فضائل امام علی(ع) می‌توان به یتیم نوازی ایشان اشاره کرد.

درد و دل با چاه

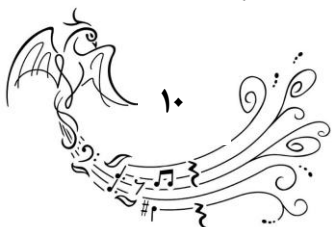
چرا حضرت علی (علیه السلام) با چاه درد دل می‌کردند و این عمل را در چه زمانی انجام می‌دادند؟

پاسخ: حضرت با سینه‌ای پر از درد و رنج و اندوه فراوان کسی را نداشتند که با او درد دل کنند، ناگزیر باید با چاه درد دل می‌کردند؛ لذا امام از این تنهایی و بی‌وفایی و دردمندی به ستوه که می‌آمدند، آرزوی وصال محبوب را در دل می‌پروراندند.

امام حسین (ع)

واقعه کربلا و شهادت ایشان همراه ۷۲ تن از یارانشان

امام حسین (ع) در وصیتنامه‌ای کوتاه، اما بسیار پرمحتوا به برادرش محمد حنفیه می‌نویسد: "من از سر هوا و هوس قیام نکردم و قصد افساد و ظلم به دیگران هم ندارم، و در پی پست و مقام و مال دنیا هم نیستم) بلکه به منظور اصلاح امت جدّم قیام کرده‌ام".





داستان‌ها

بیژن و منیژه

(فکر تون نره به عشق آسمانی : اینا از فودمون عشقشون زمینیه)

داستان بیژن و منیژه یکی از داستان‌های معروف کتاب شاهنامه، کتاب حماسی ایرانیان است. این داستان روایت عشق بیژن پسر گیو و منیژه دختر افراسیاب است. سرانجام رستم دست بیژن و منیژه را در دست هم نهاد و برای آن‌ها آرزوی سعادت کرد. کینخسرو به میمنت این پیوند به خزانه دار گفت که زوج عاشق را از زر و سیم و لوازم زندگی بی نیاز گرداند

ویس و رامین

به طور خلاصه موضوع داستان عبارتست از: عشق متقابل شهوانی و افسار گسیخته دختری به نام ویس با رامین (برادر شاه «موبد»)، که البته ویس در عقد شاه «موبد» است و سخت از این پیوند (یعنی پیوند با شاه موبد) ناراضی است :

لیلی و مجنون

لیلی و مجنون (قیس عامری)، دختر و پسری که در مکتبخانه به یکدیگر دل می‌بندند (مکتبفونه‌های مدرنی بوده اون زمان ؛ خواستگاری خانواده پسر به نتیجه نمی‌رسد؛ و حتی به جنگ قبیله‌ای می‌انجامد. جنگی که مجنون در آن طرف دشمن (طایفه عروس) را می‌گیرد.

لیلی را به مرد مالداري به شوهر می‌دهند؛ ولی بیماری لیلی باعث ناکامی شوهر می‌شود و لیلی دوشیزه می‌ماند. شوهر از شدت ناراحتی لیلی دق می‌کند و می‌میرد. لیلی به ذکر حق می‌پردازد و دلش به نور الهی و فره ایزدی روشن می‌شود و به مقام والای معنوی می‌رسد. سرانجام در آخرین دیدار بر سر گور لیلی، او از مجنون دستگیری کرده و آن نور ایزدی در دل مجنون جای می‌گیرد

*معروف است که مجنون از عشق لیلی سر به کوه و صحرا گذاشت و با حیوانات وحشی هم نشین شد.

خسرو و شیرین

خسرو از دهان نقاش دربار که شاپور نام داشت، تعریف شیرین را می‌شنود و هنوز شیرین را ندیده، دلباخته او می‌شود. (شاپور نقاش بوده و پهره شیرین رو کشیده، بین فودمون بمون فسرو پرویز علیه سلام نبوده بلکه بس بسیار عیاش بوده)

با ورود فرهاد به داستان مثلث عشقی ایجاد می‌شود

شیرین گله‌ای از گوسفندان، فرسنگ‌ها دورتر از قصر خویش بر فراز کوه بیستون داشت که هر روز خدمت‌کاران از آنجا برای شیرین، شیر می‌آوردند. شیرین در پی چاره برای کم کردن زحمت خدمتکاران بود. شاپور (همون نقاش دربار) فرهاد که یک مهندس بود را به شیرین معرفی می‌کند. (همکلاسی قدیم شاپور بوده). فرهاد با دیدن شیرین دلباخته او می‌شود. (شیرین می‌فواسته یک کاسه شیر بفره زره پوون مردمو عاشق کره)

نیزنگ خسرو و کوه‌کندن فرهاد:

خسرو برای از میان برداشتن فرهاد به فکر چاره می‌افتد و خطاب به مهندس دلباخته (فرهاد) می‌گوید: «کوهی در سر راه ماست که آمد و شد را دشوار کرده، اگر از میان آن راهی بسازی که آمد و شد را آسان کند، از عشق شیرین در خواهم گذشت».





فرهاد می‌پذیرد و دست به کار می‌شود. فرهاد برای رسیدن معشوق خود از دل و جان مشغول کندن کوه بیستون بود و سختی‌های این راه برایش شیرین می‌شد. صد افسوس که با تحریک خسرو پرویز پیرزنی به دروغ خبر مرگ شیرین را به فرهاد داد و او با شنیدن این خبر تیشه خود را بر فرق خویش کوبید و در دم جان سپرد.

(فردا پیامور زتش اگر فرهاد کوه کن زنده بود، آذر راه تهران شمال رو تموم می‌کرد)؛

شیخ صنعان

صنعان، پیری صاحب کمال و پیشوای مردم زمانه خویش بود. او قریب پنجاه سال در کعبه اقامت داشت. او چند شب پیاپی خواب می‌بیند که مقیم روم شده و بر یک بت سجده می‌کند. با مریدانش به روم سفر می‌کند و در آنجا دختری ترسایی (مسیحی) را می‌بیند و عاشق او می‌شود. صنعان یکسال به جای کابین (مهریه) دختر برای او خوبانی می‌کند. صنعان، سرانجام از قید عشق دختر آزاد می‌شود و توبه می‌کند و..... (سرپیری و معرکه‌گیری؟) * از آنجا که شیخ صنعان مسیحی شد، زَنار بست. زَنار بستن: این اصطلاح در اشعار پر کاربرد است. کمربندی که مسیحیان ذمی (غیر مسلمان که جان و مال او در امان و پناه اسلام باشد و جزیه بدهد) به حکم مسلمانان بر کمر می‌بسته‌اند تا از مسلمانان باز شناخته شوند.

سیاوش

بخشی از داستان در فارسی دوازدهم آمده. به معنی دارنده‌ی اسب نر سیاه؛ پسر کیکاووس پادشاه کیانی. پاک دامنی خود را در درخواست نامشروع نامردیش (سودابه) حفظ کرد. (مثل حضرت یوسف). برای اثبات بی‌گناهی از دل آتش عبور کرد و سالم ماند (مثل حضرت ابراهیم). از آنجا که سیاوش به طور ناجوان مردانه‌ای کشته شده است، نماد مظلومیت است.

جمشید

جمشید یکی از پادشاهان اساطیری ایرانی است. وی در اول جم نام داشت یعنی سلطان و پادشاه بزرگ. لفظ «شید» را بر جم افزودند و جمشید نامیدند یعنی پادشاه روشن. بیش از ۶۰۰ سال فرمانروایی کرد ولی دچار انحراف شد و ادعای خدایی کرد. لشکر ضحاک به جمشید هجوم آورد و او را کشتند (جمشید دچار غرور شد بود) **جام جم:** جام گیتی نما، جام جهان نما. جامی که جمشید چهارمین پادشاه پیشدادی اختراع کرد و در آن اوضاع جهان را مشاهده می‌کرد، این جام بعدها به کیخسرو و دارا رسید. در عرفان از این جام به دل تعبیر می‌شود.

حلاج

قبلا در کتاب درسی نظام قدیم داستان حلاج بوده اما بنابر مصلحت مولفان از صفحه کتب درسی محو شد و تنها به آوردن بیتی درباره حلاج بسنده می‌کنند.

گفت آن یار کز او گشت سرِ دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد حافظ

حسین منصور حلاج (حلاج در لغت به معنی کسیست که شغلش پنبه‌زنی است):

جمله معروف «انا الحق» (من حقیقت هستم) که در ادبیات فارسی بارها تکرار شده است، از حلاج است. برخی این مسئله را نشانه‌ای از ادعای خدایی کردن حلاج می‌دانند؛ حال آنکه عده‌ای دیگر بر این باورند خدا از طریق حلاج سخن گفته است. عده‌ای از علمای اسلامی آموزه‌هایش را مصداق کفرگویی دانسته، او را به اتهام صوفی بودن تکفیر کردند و حکم به ارتدادش دادند. سرانجام حلاج به دار آویخته شد. بعد از اعدام پوست از بدنش کردند و دست و پا و سرش را بردند و پیکرش را سوزاندند و خاکسترش را به رود دجله ریختند.

در ادبیات فارسی اصطلاح «حلاج‌وار» به معنای «فردی که بی‌پروا از عواقب عقیده‌اش، آنچه بدان باور داشت، کرد تا آنجا که سر در پای بی‌باکی باخت» است





آیات و روایات

عهد الست: عهد الست به پیمانی که خداوند در عالم ذر از تمام انسان‌ها گرفته است، اشاره دارد.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿اعراف ۱۷۲﴾

و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم» (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم!)

«و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل احياء عند ربهم يرزقون» (گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند بلکه آنها زنده اند و نزد خدا روزی می‌خورند)

«و نحن اقرب اليكم من حبل الوريد» (ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تریم)

«تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ وَ تَدُلُّ مِنْ تَشَاءُ» (هر کس را بخواهی عزیز و هر کس را بخواهی، خوار می‌کنی):

«إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (همانا خداوند هر کس را که بخواهد بی حساب روزی میدهد.)

«هل ترى من فطور» (نگاه کن آیا نابه سامانی و ناهمگونی در آفرینش مبینی؟)

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده باشند، آنها را از تاریکی به سوی نور هدایت می‌کند.)

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرِّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ» (همانا خداوند تنها روزی دهنده و صاحب قوت و متانت است):

أَنْفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»: از روح خود در آن (انسان) دمیدم.

«و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»: و تمامی اسما را به حضرت آدم آموخت.

«يُوسِّعُ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (هر آنچه در آسمانها و زمین است در حال تسبیح خداوند است.)

«و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین» (و آنها مکر کردند و خداوند نیز در برابر مکر آنها چاره‌گری کرد و

خداوند بهترین چاره‌گران است)

«الصبر مفتاح الفرج» (صبر کلید گشایش در کارهاست) |

«کل نفس ذائقة الموت» (هر کسی مرگ را می‌چشد)

«الدهر یومان، یوم لك و یوم علیک» (روزگار دو روز است، روزی به سود تو و روزی به زیان تو)

«الا بذکر الله تطمئن القلوب» (همانا با یاد خدا دلها آرام می‌یابد)

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار: جوانمردی چون علی و شمشیری چون ذوالفقار نیست.

و لیس للإنسان الا ما سعی: برای انسان جز به میزان تلاشش چیزی نیست.

ولا تبدیل لخلق الله: آفرینش خدا تغییرناپذیر است.

ولقد زینا السماء الدنيا بمصابیح: و همانا آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم.

و لكم فی القصاص حیوة یا أولی الألباب!: ای خردمندان! قصاص برای حفظ حیات شماست.

و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی: تو نبودى که (تیر) می‌انداختی ولیکن خدا بود که می‌انداختن:





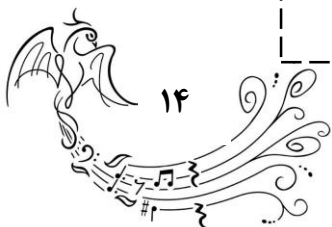
«إني خالق بشرا من طين» (همانا خلق کردم انسانی از گل)
 «سبحانه و تعالی عما یصفون» (خداوند از آنچه وصف می کنند، بالاتر است) :
 «حاسبوا قبل أن تحاسبوا» (به حساب خود برسید قبل از آن که به حسابتان برسند)
 «إن شکرتم لأزیدنکم» (اگر شکر گزارید، نعمتهای شما زیاد میشود)
 إتی أعلم ما لا تعلمون: من چیزی میدانم که شما نمیدانید.
 إتی جاعل فی الأرض خلیفة: همانا من در زمین جانشینی قرار میدهم.
 خلق الانسان من صلصال کالفخار: انسان را از گل خشک هم چون فال آفرید.
 فتبارک الله احسن الخالقین: پس آفرین بر خداوند که نیکوترین آفریدگاران است.
 کل شی يرجع الی أصله: هر چیزی به اصل خود باز می گردد.
 کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا: همه روزها عاشورا و همه جاها کربلاست.
 ولاتُدْرِکَ الأبصار و هو یدرک الأبصار: چشمها او را نمی بیند در حالی که او بر چشمها بیناست.
 إنا عرضنا الأمانة علی السماوات والأرض والجبال فأبین أن یحملنها وأشفقن منها وتحملها الإنسان إنه کان ظلوما جهولا. (سوره احزاب، آیه ۷۲) ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بر دوش کشید. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان بود.)
 إن أکرمکم عند الله أتقیکم: گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.
 إن لم یکن لکم دین فکونوا أحرار فی دنیاکم: اگر دین ندارید لا اقل در دنیایتان آزاده باشید. و
 إنما المؤمنون إخوة: مؤمنان برادر یکدیگرند.
 وان لیس الانسان الا ما سعی: برای انسان چیزی جز حاصل تلاش او وجود ندارد. بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیات بود در ترازوی خویش.
 اذهبوا الی فرعون انه طغی فقولوا له قولاً لیتنا به سوی فرعون بروید؛ همانا که او سرکشی کرده است؛ پس با او به نرمی سخن بگویید.
 اطلبوا العلم من المهد الی اللحد: ز گهواره تا گور دانش بجوی
 إعملوا آل داود شکراً و قلیل من عباد الشکور: ای خاندان داود، سپاس گزارید و عده کمی از بندگان من سپاس گزارند.
 الدنیا مزرعة الآخرة: دنیا مزرعه آخرت است.
 العالم محضر الله لا تعصوا فی محضره: عالم محضر خداست، در محضر او گناه نکنید.
 «إنا لله و انا الیه راجعون»: همانا ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم.

کانال کنکور ادبیات ایران

<https://t.me/konkouradabiatiran>

نویسنده: سیدجعفری

<https://t.me/AliLHZ8079>





ماها! پری‌رویا! چرا با من نمی‌گویی سخن آخر من از دیوانگی با ماه می‌گویم سخن

اشاره دارد به خرافه و باور قدیمی که دیوانه با نگاه کردن به ماه دیوانه‌تر می‌شود

◀ بیستون بر سر راه است، مباد از شیرین خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید

◀ به نام کـردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

◀ آب اجل که هست گلوگیر خاصّ و عام بر حلق و بردهان شما نیز بگذرد

◀ برافراخت پس دست خیبرگشا پی سر بریدن بیفشرد پا

◀ نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

تلمیح به آیه « لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ » مصراع دوم به (۱۱ سوره شورا)

◀ آن کسی که در این ملک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

◀ هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

◀ برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

◀ اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زین با سلیمان چون برانم من که مورم موکب است؟

◀ ناقه‌ی صالح چو ز که زاد یقین گشت مرا کوه پی مژده‌ی تو آشتر جمّازه شود

◀ گاه سفر شد باره بر دامن برانیم تا بوسه گاه وادی ایمن برانیم

◀ هرکجا غم نیست، آن جا زندگی مشکل است زین سبب آمدم به تعجیل از بهشت آمد برون

◀ یعمقوب راز مصر که می‌آورد پیام؟ یازو خبر به یوسف کنعان که می‌برد؟

◀ شاه ترکان سخن مدّعیان می‌شنود شرمی از مظلّمه‌ی خون سیاوش باد

◀ این مه، که چون منیژه لب چاه می‌نشست گریان به تازیانه‌ی افراسیاب رفت

◀ برو ای گدای مسکین در خانه‌ی علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا

◀ آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ی کار به نام من دیونه زدند

◀ جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او آن نور روی موسی عمرانم آرزوست

◀ چو گل‌گر خرده‌ای داری، خدا را صرف عشرت کن که قارون را غلطها داد سودای زراندوزی

کانال کنکور ادبیات ایران

<https://t.me/konkouradabiatiran>

نویسنده: سیدجعفری

<https://t.me/AliLHZ8079>

عقل در اصلاح ما بی‌پوده کوشش می‌کند نیست پروای پدر، مجنون مادرزاد را «صائب»

